



۲۰۲۰/۱۰/۱۶



محمد داؤد مومند

## غبار و فرهنگ، دو ابوالهول خراسان و خراسانیان

خراسان، نسخه زهر آلود افتراق ملی و انفلاق کشور

شاغلی سیستانی چند روز قبل تحت عنوان «وجه تسمیه خراسان» مضمون جالبی نوشت که من پاراگراف اخیر مضمونش را، به ارتباط غبار و فرهنگ که نخستین بذر کننده این نظر که قبل از نام افغانستان، نام تاریخی این کشور خراسان بود، و در حقیقت مشوق این نوشته است، تضمین نموده و به نشر آن ذیلاً میپردازم. شاغلی سیستانی مینویسد:

«متأسفانه مؤرخان ناموری چون غبار و فرهنگ در تاریخ خود برای انتقام کشی از رژیم سلطنت در آثار خود «مین های» کاشته اند که اینک امروز از سوی دشمنان افغانستان انفجار داده میشود و روح و روان بسیاری از فرزندان اصیل وطن را خسته و زخمی میسازد. به نظرم کاشتن تخم کینه های قومی خیلی بدتر و خطرناکتر از مین های کنار جاده است، زیرا در مین کنار سرک ممکن جان چند رهرو گرفته شود ولی در مین های تفرقه های قومی ممکن صدها و هزاران انسان تباه شود. یقین دارم که اگر چنین نکته تحریک آمیز در تاریخ های غبار و فرهنگ وجود نمیداشت امروز چنین بحث های نفرت انگیز قومی مطرح نمیشد».

شاغلی سیستانی به حکم وجدان ملی به بهترین وجه ممکنه پرده از همچو خیانت بزرگ ملی توسط این دو ابوالهول نظر خراسان و خراسان بازی برداشته است که تا امروز کسی قادر نشده و یا جرأت نکرده که در زمینه چنین بی محابا صحبت کند، این نوشته را طلایی ترین نوشته شاغلی سیستانی میدانم و بر شهامت اخلاقی و افغانی او شاد باش میگویم.

دانشمند بی مثال کشور علامه حبیبی و شخصیت بزرگوار، بسیار پاک، منقی، بی آرایش، بی کبر و بی غرور کشور استاد محمد عزیز نعیم در مورد کتاب و شخصیت غبار انتقادات وجدانی به عمل آورده اند، اما در قسمت خیانت غبار و فرهنگ در زمینه بذر همچو نظر انگلیس مآبانه نام خراسان، به صراحت غبار و فرهنگ را مورد سرزنش و ملامت قرار نداده اند، البته نوات دیگری هم است، که این نظر غبار و فرهنگ را مردود دانسته اند.

شاغلی سیستانی همچو انگیزه ضد ملی غبار و فرهنگ را ضدیت با سلطنت میداند.

هرگاه انگیزه و محرک یک نویسنده و بخصوص یک مؤرخ، مسائل ذاتی، انفسی، انتقام، کدورت، حسادت، تنک نظری، خصومت، جعل و عدم صداقت و امانت داری در نوشتن و تحریر یک تاریخ باشد، جایگاه همچو تواریخ گور کردن در یک مستراح عمومی است، نه در کدام کتابخانه ملی و عمومی.

طوریکه شاغلی سیستانی در مقاله اخیر خود تحت عنوان «مکثی بر یک تذکر جنجال بر انگیز تاریخ غبار» نوشته است که: «غبار، در عین حالی که یک تاریخ نگار بود، یک سیاست باز بود» مطلبی است که چند هفته قبل نگارنده این سطور در نوشته خود در مورد غبار و تاریخش منعکس ساختم. یعنی غبار قبل بر اینکه یک مؤرخ شود یک آدم سیاسی بود، تاریخ غبار در مرحله اول، یک تاریخ سیاسی است تا منعکس کننده واقعیت ها و رویداد های تاریخی و روابط اجتماعی جامعه و کشور ما، طوریکه در تواریخ مؤرخین دیگر ما، مانند علامه حبیبی، استاد کهزاد، سید قاسم رشتیا،

سید بهادر شاه ظفر کاکا خیل، پوپلزایی و دیگران توضیح گردیده است، یعنی غبار به حیث یک عنصر چپگرا، تاریخ خود را به ذوق، سلیقه و طرز تفکر سیاسی خود نوشته است چنانکه علامه حبیبی در مورد فرموده اند: «غبار وقایع تاریخی را همواره به تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد»، به عبارت دیگر، تاریخ غبار محصول و انعکاس دهنده طرز تفکر چپگرای سیاسی و مقاصد عندی غبار است.

غبار و فرهنگ هر دو، عناصر چپگرا ملحد و بی خدا بودند، غبار و فرهنگ قبل از ببرک و حسن شرق، و از همان آغاز تأسیس دولت بلشویک و منشویک، تحت تأثیر ایدئولوژی دولت شوروی قرار گرفته، بخصوص غبار هرگز یک پیرو صادق افکار علامه محمود طرزی و مانند غازی امان الله و دیگر مشروطه خواهان متعهد، یک مشروطه خواه واقعی نبوده است.

به احتمال قوی غبار در دوره سفارت غازی محمد نادر شاه در فرانسه وظیفه داشت تا فعالیت های نادرخان را تحت نظر داشته و اطلاعات خود را در مورد سپه سالار نادرخان به اراکین نزدیک به دولت شوروی در کابل انتقال میداد.

غبار در سال ۱۳۰۳ش نماینده تجارتي در مسکو بود، و در همین سال بیش از پیش گرویده نظام آن کشور و متأثر از ایدئولوژی حاکم دولت شوروی گردید.

سپه سالار نادرخان به حیث یک شخصیت مدبر، سیاس و دراک، در دوره سفارت خود در فرانسه که در حقیقت یک تبعید سیاسی بود، از طرز تفکر و وظیفه اصلی غبار که همان وظیفه نظارت از خودش بود، کاملاً آگاه و مستشعر بود، و غبار به حیث یک آدم نهایت خود خواه از ناحیه بدبینی و وضعیت اهانت آمیز نادر خان نسبت به خود، چنان عقده گرفت، که تراکم همچو عقده ها، بصورت یک غده سرطانی در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، نسبت به هر عضو فامیل سلطنت به شمول سردار داؤد خان و حامیان آن رژیم به وضاحت انکار ناپذیر قابل ملاحظه است.

از طرفی هم دولت شوروی به نوشتن همچو تاریخی که بر اصول دیالکتیک تاریخی نوشته شده باشد بی علاقه نبود، لذا غبار با درک همچو علاقه مندی دولت شوروی و ارضاء خاطر حامیان دولت شوروی در کشور، که حساسیت بزرگ و مخالفت آشتی ناپذیری با نادر خان و بازماندگانش داشت، نوشتن تاریخ خود را در روشنی و مبتنی بر همچو عوامل، متکی ساخت.

در ساحه دولت امانی، سپه سالار نادر خان یگانه رجل بزرگ دولتی بود که علناً و عملاً در صفحات شمال مخالفین دولت شوروی را مساعدت مینمود.

غبار و فرهنگ با ادعای اینکه نام کشور ما قبل از افغانستان برای ۱۵۰۰ سال خراسان بود، به نوشتن یک نسخه محتوی سیبازول های مسموم کننده و زهرآلودی پرداخت که امروز نتایج آن در رشد و نمو سرطان افتراق ملی در اذهان مردم و جامعه ما به حیث تهدید کننده موجودیت ملی کشور ملاحظه میگردد، این نسخه های زهر آلود امروز برای خراسانیان، ستمی ها، سقوی ها، شورای نظاری ها، جمعیتی ها و همه آنانیکه با نام افغان و افغانستان و بخصوص زعامت زمام داران پشتون تبار در تاریخ کشور و در نهایت قوم پشتون، عداوت و دشمنی مادر زاد دارند، منبع تمسک بزرگی است که باید نام افغانستان به خراسان تغییر یابد.

این غده خطرناک و مهلک سرطانی روز به روز مهلک تر شده و وحدت ملت افغان و تمامیت ارضی افغانستان را در معرض خطر تجزیه قرار داده است. و ایشان یعنی مؤرخین گمراه فوق الذکر با بذر همچو تخم نفاق و شقاق ملی مرتکب خیانت انکار ناپذیر ملی گشته اند.

غبار و فرهنگ و تواریخ شان، یقیناً برای کسان و گروه های که با نام افغان و افغانستان ضدیت مادر زاد دارند، حیثیت پیامبران و کتب مقدس و جاویدانی خواهند داشت ولی در نظر آنانیکه به تاریخ ملی کشور افتخار میکنند و نام های افغان و افغانستان نزد شان از زمره مقدسات بزرگ ملی شمرده میشود، حیثیت غده علاج ناپذیر سرطان خون را دارد و بس.

غبار در پیشانی کتاب اول خود مینویسد:

یک- آریانا، هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی در طول ۱۵۰۰ سال برین مملکت اطلاق میگردید.

دو- خراسان: بعد از قرن سوم میلادی، کلمه خراسان که در معنی مشرق و مطلع آفتاب است پیدا شد و از قرن پنجم میلادی تا قرن نهم مسیحی در طول یکینم هزار سال نام مملکت افغانستان بود.

سه- افغانستان، در قرن نهم خراسان جای خودش را به اسم تازه (افغانستان) گذاشت به صفت نام رسمی این کشور قرار گرفت.

آیا افغانستان واقعاً نام تازه بود؟!!!!!! (مومند)

علامه حبیبی به ارتباط نام افغانستان مینویسد که: «نام افغانستان نامی نیست که در وقت احمد شاه بابا رایج شده باشد، بلکه هفتصد سال قبل بر آن نام موجود بود، ما در تاریخ نامه هرات سیفی هروی که در حدود ۷۲۱ هجری و مطابق به ۱۳۲۱ عیسوی تألیف شده ملاحظه میکنیم که همین حصص شرقی افغانستان تا حواشی سند به نام افغانستان مسماء بود. موصوف نام افغانستان را ۳۴ بار تذکر داده است.»

محقق روشن ضمیری هم در پاسخ ادعای میر غبار و میر فرهنگ مینویسد:

کشور ما بیش از دوهزار سال به نام پکتیکا و آریانا یاد میشد. بیش از هفتصد سال از قدامت کلمه افغانستان میگذرد) مراجعه شود به تاریخ نامه هرات که سیفی هروی آن را ۳۴ بار ذکر کرده است.)

ولی ستمی ها و برج عاج نشین و خیال پرداز از تحت اثر اشعار و افسانه ها و موهومات و غربت شعرای چهارده قرن پیش و اهداف سیاسی ایران و روسهای سرخ، تصویر عجیبی از یک کلمه به نام خراسان کشیده اند که سخت مضحک است (رجوع کنید به سرزمین خورشید، کتاب درسی صنوف ابتدائیه در دوره ببرک، افغانستان در دایرة المضاحک تاجیک نوشته بابایوف و حواشی جلال الدین صدیقی، جریده میهن و غیره) آنها میخواهند این کلمه خراسان را جانشین نام مقدس افغانستان بسازند.

یکی از منابع توهم و خبط ستمی ها درین مورد، کتاب غبار تحت عنوان «افغانستان در مسیر تاریخ» و دیگری کتاب میر محمد صدیق فرهنگ تحت عنوان (افغانستان در پنج قرن اخیر) است.

ایشان به جای استناد بر حدودالعالم و آثار معتبر و دست اول اسلامی، بر نوشته پراز غرض یک ایرانی استناد کرده است. وی مینویسد که: «در دوره اسلامی تا اواسط قرن ۱۹ افغانستان بیشتر به نام خراسان یاد میشد.»

نام خراسان قبل از اسلام نیز موجود بود و ربطی به دوره اسلامی ندارد و اداره اخبار امید هم نوشته که سه قرن قبل از ظهور اسلام تا قرن ۱۹ میلادی این مملکت خراسان نام داشت.

لذا نه از ملت خبری بود (به شکلی که ادعا میکنند) نه از انا (قادر به نوشتن این کلمه به انگریزی نشدم- مومند)، بلکه مملکتی بود شبیه امارت استیلا. و چه رسد به خراسان شاعرانه ستمی ها که همه برادر و برابر بوده باشند و صلح و امنیت برپا و ..

اشتباه دیگر خراسانیان و ستمی ها در مقایسه و نسبت گذاشتن عام و خاص و تعمیم قلت و تساوی کم و کیف هاست.

آنها اول تمام نژاد ها و اقوام و ملیت های آن طرف آمو و افغانستان و ایران را یک کتله واحد میسازند و باز یک واحد قومی از جمله پشتون تباران را خاص کرده به آنان میگویند که ما در خراسان چند تمدن و فرهنگ شگوفان داشتیم، شما چی دارید؟

درست مثلیکه جواهر لعل نهرو افغانستان و شمال آن را شامل هندوستان تاریخی حساب کند و آنگاه مثلاً به تاجیک ها بگوید که ما تمدن و فرهنگ درخشان تاریخی داشته ایم و داریم، شما از همه آن ها، تنها در بخش موسیقی مانند «لنا» کسی دارید؟ و تاجک بیچاره جواب دهد: هان! خرما شیرینو! مستو مستومی، میدانی یا نه!

خراسانیان در حقیقت و به صورت عام دوره وحشت و جهالت و عقب ماندگی قرون وسطی را میستایند و تجلیل میکنند. آنها شاعرانه تصور میکنند که نفوس عمومی خراسان، همه در اوج کمال، دانش، هنر و فرهنگ و تمدن بود. تعصب، بیدانسی و تنگ نظری آن ها اجازه نمیدهد تا به ساخت و وضع بد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و نیز به کمیت ها و کیفیت ها و مخصوصاً نتایج حاصله همان اوضاع فرهنگی توجه کنند که آثار نحس آن تا امروز در عقب ماندگی تاریخی ما (به حیث یک فکتور بسیار عمده) عمل کرده و میکند.

آنها توجه نمیکنند که در خراسان جز شعر و ادب هیچ رشته بشری رونقی نداشت، آن هم عمدتاً زاده تجزیه روح و شخصیت شعراء تحت تأثیر اوضاع ناگوار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. «مراجعه شود به مضامین متهورانه جناب آغا صاحب حسینی در مورد شعرای آن زمان- مومند»

هیچ ستمی یا خراسانی از اوضاع اختناق و وحشت و برخورد ها و لعن های مذهبی و جهالت عمومی و سلسله های امیران جاهل و اصنام پرست و سائر مظاهر فرهنگی ما به بغداد به حیث تحفه و ازدواج ها با اعضاء خانواده و عدم ترقی تجارت و صنعت و اتحاد مملکتی و ... دم نمیزنند.

ابن هرقل حدود خراسان را چنین مینمایاند:

خراسان نام اقلیمی است که حدود آن از شرق نواحی سیستان، از مغرب بیابان، غز و نواحی گرگان و از شمال سرزمین ماوراء النهر جنوب فارس ... (صفحه ۱۲۳ صوره الارض)

حدود خراسان سخت متغیر بوده است درین باب اختلاف فراوان است. رویهمرفته این کلمه به چهار مفهوم به کار رفته است.

یک- به مفهوم خاص، خراسان در ساحه شمال شرق ایران امروزی بود و اکنون ایالتی از ایران است. که در ۱۸۰۳ قاجاریها آن را از وجود افغانستان بریدند.

دو- به مفهوم نسبی عبارت از شرق بوده است که عموماً جنبه شاعرانه داشته است.

سه- به مفهوم عمومی، ساحاتی را احتوا میکرد که در قسمت های شرقی اعراب قرار داشتند.

چهار- و هم به معنی محدود به کار میرفته است، که با انتقال مرکز شاهی مفهوم آن توسعه یافته است. چون زمانی که پارس مرکز قدرت بود، تمام ایران را پایتخت میگفتند.

ولی کلمه خراسان کلمه پهلوی است، مربوط به زبان بیگانه است. قبل از دوره اسلامی به میان آمده است و از طرف بیگانگان و امرای عرب بر آن سرزمین های عجم اطلاق شده است که به طرف آفتاب برآمد یعنی شرق ایشان واقع بوده است. عیناً به آن گونه که اروپائیان منطقه ما را شرق میانه، شرق نزدیک و شرق دور میخوانند، زیرا این مناطق در شرق اروپا (مدیترانه) قرار دارند.

لذا از نظر ادعاهای که ستمی های خراسانی دارند هیچ مهم نیست، خراسان ولایتی از ایران بود و است، یا تا هزاره جات گسترده بود و یا شامل افغانستان تا هندوستان بود.

اینکه ادعا میکنند که خراسان عبارت از افغانستان کنونی به علاوه ساحات دیگر بود، اگر موضوع سمت و طرف مقصود باشد، عیبی نیست، اختیار ایرانیان و اعراب که ما را شرق خود میخوانند یا خاور با خراسان و اختیار پاکستانیان و

هندیان که ما را غرب خود میخوانند یا باختر خود، ولی این که خراسان را کدام واحد سیاسی می انگارند که گویا امپراتوری یا دولتی بوده باشد شامل تمام اقوام و قبائل امروزی افغانستان، این خلاف واقعیت است. شواهد قابل اعتماد این موضوع را ابوالفضل بیهقی آورده است.

بیهقی حدود صد بار از خراسان یاد میکند و این البته همام خراسان ستمی ها نیست، ببینیم:

«و ما تا هرات رفتیم که واسطه خراسان است» صفحه ۲۱۶ (یعنی هرات در خراسان شامل نبود)

\*\*تاریخ سیستان، سیستان را مفروز از خراسان میداند و هرات نیز خارج حدود آن. توضیح یک قسمت تاریخ بیهقی چنین است:

(ذکر خروج الامیر مسعود من غزنه الی جانب بست و من بست الی خراسان و جرجان، صفحه ۴۳۲ «بست و غزنی نیز خراسان نبود»)

و چون در ازل رفته بود که «امیر ابو احمد» مدتی بر سریر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند. ص سه

«چون از بقلان(بغلان) بنده برفت سوی بلخ، نالان شد و مدتی به بلخ بماند. چون به سرخس رسید، سپه سالار خراسان حاجب غازی انجا بود» صفحه بیست و هفت.

احمد بن واضح یعقوبی ۲۹۲ هجری سمرقند را در زینت بالاتر از خراسان نامیده است و از این معلوم میشود که سمرقند نیز در خراسان شامل نبود چنانکه اراضی خوارزم شامل آن نبوده است. انوری گفته است:

آخر ای خراسان! داد یزدانت نجات

از بلای غیرت خاک ره گرگانج وکا

بدین ترتیب منطقه ای را که ستمی های خراسانی خراسان میخوانند کدام واحد مشخص سیاسی نبود مؤرخین به اعتبار محلات موقعیت خود شان مناطقی را در آن شامل کرده اند که این محلات را با خط فرضی به آفتاب وصل کرده اند و باز با استفاده از مآخذ سائر مؤرخان، مناطق دور و نزدیک را با آن افزوده اند و چون محل موقعیت مؤرخان نظر به طول البلد و عرض البلد ها فرق میکرد، همین موضوعات باعث اختلاف عمیق در شمول مناطق به خراسان شده است.

مکرر قابل ذکر است که خراسان فقط از نظر جغرافیایی، تاریخی و ادبیات قابل بحث و مطالعه است، نه به حیث کدام واحد سیاسی تاریخی(آن چنان که تصور میکنند)، زیرا نه دولت بود، نه در آن همه اقوام برادران موجود ما زندگی میکردند، نه تحت لوای دولت واحدی قرار داشتند، نه تابع کدام قانون معین، حتی در دوره ابدالیان و بعد از آن اگر منشیان دربار اسم خراسان را بکار برده اند، منظور شان یا تشخیص منطقه خود بوده است و یا خراسان را در برابر ایران بکار میبردند و یا اینکه چون خود این منشیان قزلباش را احمد شاه بابا از خراسان کنونی واقع ایران با خود آورده بودند، به استعمال نام خراسان مبادرت میورزیدند.

در تمام ادوار قبل از قرن هژده سلطنت ها به نام خاندان شاه، قوم، حدود شاهی و شهر یاد میشدند، چون برمکیان، عباسیان، آل محتاج، آل سامان، فریغونیان، سوریان، خوارزمشاهیان، ابدالیان و غیره.

و از این جمله همین دولت سامانی که ستمی های خراسانی آن قدر به آن «مفتخر و متفرن» اند اصلاً از نظر نژادی و قومی معلوم نیست که آنان کی بودند و اصلاً بهرام چوبین کی بود؟

سامانیان بر بخش ها و خاندان های مهم خراسان سلطه نداشتند، مثل دودمان داوودیة بلخ، صفاریان در سیستان، فریغونیان در جوزجان، امرای محلی شان در غرجهستان، امرای بامیان و غزنه، چغانیان و خوارزم و تمام مناطق پشتون نشین و بعضی جاهای دیگر که به شیوه امارتهای فیودالی زمام امور خود را بدست داشتند. ختم

ابراز تأسف: این جانب با ملاحظه مضمون شاغلی سیستانی تحت عنوان «وجه تسمیه خراسان» آن را بمنظور ریفرنس از طریق ماشین پرنتر، کاپی نمودم. ذواتی در دریچه سایت شاغلی سیستانی از مضمونش استقبال نمودند که با ابراز شکران شاغلی سیستانی مواجه شدند، من در سایت آریانا افغانستان برایش تبریک عرض نمودم، ولی حس قوی بزرگواری شان به او اجازه نداد، تا پاسخی از ایشان بشنوم.

به هر صورت جای تأسف و تأثر فراوان این است که قرار مسموع کاندید اکادمسین سیستانی تحت فشار یک شخصیت معتبر و متنفذ سایت افغان جرمن یا سایت استاد سیستانی، عقب نشینی بزرگ نموده و مطالبی را که من در آغاز این مضمون تذکر داده ام، و آن را مشوق تحریر این مضمون دانستم، از مضمون خود حذف نموده اند.

مضمون شاغلی سیستانی به همان محتوی اصلی آن به یک اسپ بسیار زیبای سلطنتی مشکی کهار، شباهت داشت که اکنون با محذوف ساختن مطالبی که من درین نوشته خود آن را تضمین نموده ام، مثل این است که دم یا دمب این اسپ شاهانه را بریده و بی سیرت ساخته باشند.

شاغلی سیستانی به عقیده این جانب با حذف مطالب مذکور مرتکب اشتباه بزرگی شده است، زیرا مضمون به شکل اصلی آن به مطالعه هزاران نفر رسیده، که این حذف بی وقت شان مانند نوشداروی بعد از مرگ، دردی را دوا نمیکند.

شاغلی سیستانی قبل از حذف مطالب مذکور باید، حد اقل دلایل منطقی خود را در زمینه ابراز داشته و بعد از ابراز معذرت از تمام هموطنان، به حذف مطالب فوق الذکر میپرداخت.

متأسفانه این عمل بز دلانه شان یکبار دیگر تلون مزاج و تغییر مستمر نظریات شان را متکی به (جو) سیاسی در سایت مذکور نشان میدهد. گفته اند:

جگر شیر نداری سفر عشق مکن

این عمل شاغلی سیستانی از دو حالت عاری و خالی نیست.

نخست: ایشان در زمینه بر غبار افترا بستند و ادعای شان حقیقت نداشت و دروغ بود.

ثانیاً: جناب شان با وجود تحریر کتب متعدد و صد ها مقاله و القاب بزرگ مانند استاد، مؤرخ، نویسنده پرنویس و کاندید اکادمسین و آنهم غالباً در سنین بالاتر از هشتاد و پنج سال به اظهار نظریات خود ایمان و اعتقاد نداشته، با وزیدن باد های سیاسی موقف شان در حال تغییر بوده و با تلون مزاج کرونیک مواجه اند.

من واقعاً به حال شاغلی سیستانی تأسف میکنم، اگر یک شخصیتی به شهرت و سویه شاغلی سیستانی و با در نظر داشت تمام القاب مکتسبه شان خود را چنان خوار و زبون و بیچاره میسازد، از ترمچی های هتاک مسلکی و متلک گویان و شعار دهندگان بی معرفت دریچه آن سایت چه توقع؟

شاغلی سیستانی باید مانند سقراط از صلابت معنوی برخوردار بوده، به آنچه مینویسد و میگوید اعتقاد و ایمان داشته و تا دم مرگ از حقانیت گفتار خود عدول نموده مستکف و پشیمان نگردد. چنانکه گفته اند:

بیندیش بینداز

و یا هم

یکی جوی و یکی بین و یکی باش

با عرض حرمت و طلب معذرت از اغلاط دستوری زبان و مشکلات عدیده تایپ کردن به حیث یک تایپست بسیار نالایق و مبتدی.

تور توتان دی

ستا نه قربان دی



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک نمایید.](#)

